

گستره علم پیامبران از دیدگاه عقل (با دو رویکرد کلامی و فلسفی)

علی ربانی گلپایگانی^۱

چکیده

گستره علم پیامبران الهی از دیدگاه عقل را می‌توان با دو رویکرد بررسی کرد: کلامی و فلسفی. رویکرد کلامی، غایت‌شناختی است و رویکرد فلسفی، نفس‌شناختی و ناظر به ظرفیت وجودی پیامبران است. بر اساس رویکرد غایت‌شناختی، معارف و احکام دینی و آنچه با آرمان هدایت‌گری پیامبران ارتباط دارد، در گستره علم پیامبران قرار داشته است. بر اساس رویکرد نفس‌شناختی در باب نبوت که به فلاسفه اسلامی اختصاص دارد، پیامبران در سه قوه عاقله، متخیله و عامله از مرتبه بالایی از کمال برخوردار بوده‌اند که توانسته‌اند به مقام شامخ پیامبری نایل آیند. از طریق کمال قوه عاقله با عقل فعال مرتبط و متصل گردیده و از حقایق کلی عالم آگاه شده‌اند، و از طریق کمال قوه متخیله، با عالم نفوس و مثال منفصل ارتباط و اتصال برقرار کرده، و از حقایق عالم آگاه شده‌اند، و منشأ اخبار غیبی آنان، همین آگاهی بوده است. حاصل هر دو رویکرد این است که پیامبران، علاوه بر آگاهی کامل از معارف و احکام دینی، از حقایق عالم ملک و ملکوت نیز آگاهی‌های گسترده‌ای داشته‌اند، و این سخن که علم پیامبران در هر زمان به اندازه علم دیگران بوده است، نادرست است.

واژه‌های کلیدی: علم پیامبران، علم لدنی، عالم ملک و ملکوت، رویکرد کلامی، رویکرد فلسفی.

۱. استاد حوزه علمیه قم، رایانامه: kalamcenter@yahoo.com

بحث درباره گستره علم پیامبران الهی، یکی از مباحث مهم اعتقادی در زمینه نبوت است. درباره لزوم علم پیامبران به پیام‌های الهی در زمینه باید‌ها و نبایدهای دینی (اعتقادات، اخلاقیات، اعمال) که مأموریت ابلاغ آنها به بشر را داشته‌اند، تردید یا اختلافی وجود ندارد. اما در لزوم یا عدم لزوم علم آنان به مسایل و رخدادهای طبیعی و تاریخی، موضوعات احکام دینی، مسایل مربوط به زندگی عادی خود و دیگران و نیز مصالح و مفاسد اجتماعی، چنین توافقی در بین نیست. روشن شدن این مسأله در گرو بررسی آن از منظر عقل و نقل و حیانی است. در این نوشتار آن را از دیدگاه عقل و با دو رویکرد کلامی و فلسفی در پیامبرشناسی بررسی می‌کنیم. رویکرد کلامی در پیامبرشناسی، غایت‌شناختی است و رویکرد فلسفی قابل‌شناختی است.

یکی از نویسندگان معاصر مدعی شده است که دانش پیامبر اکرم^۶ از دانش مردم عصرش درباره زمین و کیهان و ژنتیک انسان‌ها، بیشتر نبوده است و دانشی که ما امروز در اختیار داریم را نداشته است (آیینه اندیشه، شماره ۸، ص ۱۴). با پژوهشی که در این مقاله انجام خواهد شد، نادرستی دیدگاه مزبور نیز روشن خواهد گردید.

۱. گستره علم پیامبران با رویکرد کلامی

رویکرد کلامی در مباحث مربوط به افعال الهی، غایت‌شناختی است. متکلمان اسلامی در زمینه افعال الهی این رویکرد را برگزیده و در باره چرایی افعال الهی بحث کرده‌اند. البته، مقصود آن دسته از متکلمان است که به حسن و قبح عقلی افعال معتقدند (متکلمان عدلیه؛ امامیه و معتزله). آنان به دلیل این که به غایت مندی افعال خداوند اعتقاد دارند، و توانایی عقل را به صورت فی‌الجمله در شناخت غایات افعال الهی باور دارند، در تبیین و تحلیل افعال خداوند چنین رویکردی را برگزیده‌اند. بنابراین آن دسته از متکلمان اسلامی مانند اشاعره که به حسن و قبح عقلی عقیده ندارند و معلل بودن افعال الهی به غایات را نمی‌پذیرند، چنین رویکردی را قبول ندارند، چنان که فلاسفه اسلامی نیز که کارکرد عقل عملی را مخصوص امور عقلایی و قراردادی می‌دانند و در مورد افعال الهی برای آن چنین کارکردی را نپذیرفته‌اند، در تبیین و تحلیل افعال خداوند، چنین رویکردی ندارند.

بر اساس رویکرد غایت‌شناختی، درباره این که پیامبران الهی چه صفاتی را باید دارا باشند و از چه صفاتی باید پیراسته باشند، با ملاک و معیار غایت و هدف نبوت

داوری می‌شود. گستره علم پیامبران نیز با همین ملاک و معیار ارزیابی می‌شود. بر این اساس، گستره علم پیامبران را در دو حوزه تشریح و تکوین بررسی می‌کنیم.

۱-۱. علم پیامبران در زمینه تشریح

مقصود از تشریح، معارف و احکام الهی (بایدها و نبایدهای دینی در زمینه عقاید، اخلاق و افعال بشر) است. نخستین و مهم‌ترین هدف بعثت پیامبران الهی در زمینه هدایت بشر این بوده است که معارف و احکام الهی را دریافت و به بشر ابلاغ کرده و آن‌ها را برای مردم تبیین کنند. این مطلب که از احکام قطعی و روشن عقلی است، در آیات قرآن و روایات اسلامی نیز مورد تأکید واقع شده است. آیه شریفه ﴿وَمَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نور: ۵۴؛ عنکبوت: ۱۸) و ﴿فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نحل: ۳۵) و آیات بسیار دیگری از این قبیل، بیان‌گر رسالت پیامبران الهی در ابلاغ پیام‌های الهی به بشر می‌باشند، چنان‌که آیاتی چون ﴿يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (بقره: ۱۲۹) و ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۴۴) رسالت تعلیمی و تبیینی پیامبران در زمینه کتاب آسمانی که مشتمل بر معارف و احکام دینی یا معارف مرتبط با آن می‌باشند، را بیان می‌کنند.

بر این اساس، در این که پیامبران الهی در زمینه معارف و احکام دینی از علم جامع و کامل برخوردار بوده‌اند، تردیدی وجود ندارد. البته، توانایی عقل در این که بشر در زمینه بایدها و نبایدهای دینی چه نیازهایی دارد، محدود است. آن چه در توان عقل است، حکم کلی و اجمالی در این باره است، نه جزئی و تفصیلی. اما پس از آن که معارف و احکام دینی از طریق وحی نبوی ابلاغ و تبیین شد، عقل حکم می‌کند که آن چه در این زمینه مورد نیاز بشر بوده و هدف شارع مقدس را تشکیل می‌دهد، همان است که بیان شده است.

۱-۲. علم پیامبران در زمینه تکوین

تکوین در برابر تشریح، دو کاربرد خاص و عام دارد. کاربرد خاص آن افعال تکوینی خداوند در عالم طبیعت و ماوراء طبیعت یا عالم مُلک و عالم ملکوت است. این کاربرد، افعال بشر را - اعم از فردی، اجتماعی و تاریخی - شامل نمی‌شود. کاربرد عام آن، آنچه را که از مقوله تشریح نیست دربر می‌گیرد، خواه افعال خداوند باشد یا افعال بشر. مقصود از تکوین در این بحث، کاربرد عام آن است. بنابراین، حقایق عالم ماوراء طبیعت و عالم طبیعت، حوادث و رخدادهای تاریخی و اجتماعی و افعال فردی انسان‌ها، مصادیق تکوین در کاربرد عام آن می‌باشد.

درباره علم پیامبران به امور یادشده می‌توان گفت: آن بخش از مسایل تکوینی در حوزه‌های مزبور که به گونه‌ای با هدف و آرمان هدایت‌گری پیامبران الهی مرتبط بوده است، در گستره علم پیامبران قرار داشته است، زیرا همان ملاک و دلیلی که لزوم علم جامع و کامل آنان در زمینه معارف و احکام دینی را اثبات می‌کند، اثبات‌گر علم جامع و کامل آنان به مسایل مزبور نیز می‌باشد. اگر تفاوتی در این باره وجود داشته باشد، در بالاصالة و بالتبع بودن است نه در اصل لزوم علم. به همین دلیل است که بخشی از معارف کتاب‌های آسمانی به این گونه مسایل و معارف اختصاص یافته است.

بخش عظیمی از آیات قرآن کریم به توصیف پدیده‌های طبیعی و نظام حاکم بر جهان طبیعت و نیز سرگذشت امت‌ها یا انسان‌های نیک و بد گذشته اختصاص یافته است، زیرا این معارف در شناخت مبدأ و معاد و قوانین یا سنت‌های الهی درباره افراد و جوامع بشری و در نهایت در بینش و گرایش دینی انسان تاثیرگذار است. آگاهی پیامبران الهی از صنایع و فنون مربوط به زندگی بشر- آن‌جا که به دلیل نارسایی علم و تجربه بشری یا شرایط خاص، ضرورت داشته است- نیز از همین مقوله است که ساختن کشتی توسط حضرت نوح علیه السلام (هود: ۳۷) و زره توسط حضرت داود علیه السلام (انبیاء: ۸۰) و آگاهی از زبان پرندگان در مورد حضرت سلیمان علیه السلام (نمل: ۱۶)، نمونه‌هایی قرآنی از این امورند. مشهور است که هنر نویسندگی و خیاطی، توسط حضرت ادریس علیه السلام ابداع گردیده است و نیز گفته شده است که خداوند، علم نجوم و حساب را به او آموخت و این دانش معجزه او بوده است (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ۵-۶: ۵۱۹).

ملاک دیگری که می‌توان برای علم پیامبران الهی به امور یاد شده بیان کرد، لزوم افضلیت پیامبر هر عصر بر مردمان آن عصر است که در زمره تابعان و پیروان او بوده‌اند. بر این اساس، اگر در میان آنان، فرد یا افرادی بوده باشند که از معرفت‌های تکوینی ویژه‌ای برخوردار بودند، پیامبر آنان نیز از آن معرفت برخوردار بوده است. و چون افضلیت پیامبر بر افراد امت خود، به لحاظ حکم اولی عقل مربوط به اموری است که در زمره رسالت پیامبران است؛ یعنی آن‌چه با مسایل تشریحی در ارتباط است، اما به لحاظ حکم ثانوی امور غیر مرتبط با تشریح را نیز شامل می‌شود، زیرا وجود افراد برتر از پیامبر در میان امت او در اعتقاد همه یا برخی از امت پیامبر به او تأثیر سلبی دارد که با حکمت الهی ناسازگار است، روشن است که امور معنوی مانند علم، هنر و فن با امور مادی مانند مال و منال قابل مقایسه نبوده و ناقض شمردن آن‌ها نسبت به حکم مزبور صحیح نیست.

براساس آنچه بیان گردید، می‌توان معرفت‌های تکوینی پیامبران الهی را در

محورهای زیر دسته‌بندی کرد:

معرفتهای مرتبط و مؤثر در هدایت همگانی بشر در شناخت و ایمان، در زمینه مبدأ و معاد؛

معرفتهای مرتبط و مؤثر در اثبات حقانیت دعوی نبوی و آیین الهی؛

معرفتهای ضروری برای زندگی مردم؛

معرفتهایی که فرد یا افرادی از امت پیامبر الهی از آن برخوردار بوده‌اند.

آنچه مقتضای ملاک اولی در باب علم پیامبران الهی بوده است (معارف و احکام دینی و معرفتهای مرتبط با آنها در مورد همه انسان‌ها و همه شرایط زمانی و مکانی) عمومیت داشته است، ولی آنچه مقتضای ملاک ثانوی در این باره بوده است (شرایط جغرافیایی یا تاریخی یا قومی یا مقطعی ویژه) عمومیت نداشته و متغیر و متفاوت بوده است، چنان که همین امر از اسباب اختلاف معجزات پیامبران نیز به شمار آمده است (صدوق، ۱۳۸۵ق، ۱۲۱-۱۲۲).

۱-۳. سخنانی از متکلمان

متکلمان اسلامی، در پاسخ به شبهه براهمه که بعثت پیامبران الهی را لغو و عبث پنداشته‌اند، به تبیین فوائد بعثت پرداخته‌اند. آنان فواید بعثت را به دو بخش: الف) آنچه عقل بشر در ادراک آن مستقل است؛ ب) آنچه عقل بشر توانایی ادراک آن را ندارد؛ تقسیم کرده‌اند و در بخش دوم، اموری را بر شمرده‌اند که برخی از آنها مربوط به معرفتهای تکوینی است. فخرالدین رازی، نمونه‌هایی از این معرفت را بیان کرده است:

۱. آگاهی از آنچه در عالم طبیعت برای بشر جنبه غذایی و دارویی دارد، و آنچه مضر و کشنده است. اگر چه آگاهی از این امور از طریق تجربه برای بشر ممکن است، ولی نیازمند گذشت زمان و اندوختن تجربه بوده است و افراد بشر در عصر پیامبران (به ویژه نخستین پیامبران) از چنین تجربه و معرفتی بی بهره بودند و اگر توسط پیامبران الهی به آنان تعلیم نمی شد، زندگی آنان با خطر جدی مواجه می شد.

۲. ستاره‌شناسان که از احوال و احکام فلکی آگاه بوده‌اند، همه این آگاهی‌ها را از طریق تجربه به دست نیاورده بودند، زیرا قوام تجربه به تکرار است، و عمر بشر وافی به چنین تجربه‌هایی نبوده است. از سوی دیگر، آنان به احوال سیارات کوچکی چون عطارد آگاه بوده‌اند که به دلیل کوچکی و نیز فاصله زیادش از خورشید در دو حالت

غروب و طلوع، با ابزارهای رصدی قابل رصد نبوده است. پس معلوم می‌شود که از انبیاء دریافت کرده‌اند.

۳. به تصریح قرآن کریم، آگاهی بشر از صنعت‌های مفیدی چون ساختن کشتی و زره، از پیامبران الهی بوده است. تردیدی نیست که نیاز بشر به حرفه‌هایی چون ریسندگی، خیاطی و بنایی بیشتر از زره بوده است و آموختن آن‌ها از طریق تجربه نیز زمان‌بر بوده و با خطرهای بزرگی برای بشر همراه بوده است (رازی، ۱۴۰۴ق: ۳۱۳-۳۱۵).

محقق طوسی، در «تجريد الاعتقاد»، آگاهی بشر از اشیاء مفید و زیانبار (مانند غذاها، دواها و سموم) و صنایع خفیه را از فواید بعثت پیامبران الهی برای بشر، برشمرده است (حلی، ۱۴۱۹ق: ۴۶۹-۴۷۰). اما در «تلخیص المحصل»، پس از نقل کلام فخرالدین رازی در «المحصل» گفته است: «وجود پیامبران بدان جهت ضرورت داشته است که افراد بشر را با عقائد حقه، اخلاق فاضله و افعال پسندیده که برای دنیا و آخرت آنان نافع است به کمال برسانند (طریق کمال را برای آنان روشن سازند) و با تشکیل جامعه‌ای بر پایه خیر و فضیلت، و یاری دادن به آن در امور دینی و سیاست (= تدبیر و تنبیه) کسانی که از جاده خیر و صلاح خارج می‌شوند، نوع بشر را به سوی کمال هدایت کنند. اما وجوه دیگری که وی بیان کرده است، برخی از آن‌ها سبب فزونی نفع بوده و ذکر برخی دیگر بی‌فایده است، چرا که پیامبران به بشر علم طب نیاموخته و طبایع و خواص گیاهان و درجات فلک و رصد عطارد و اکثر صنایع را به بشر تعلیم نکرده‌اند» (طوسی، ۱۴۰۵ق: ۳۶۷).

از کلام محقق طوسی به دست می‌آید که تعلیم آنچه بشر می‌تواند از طریق تجربه بیاموزد، از اهداف نبوت و وظایف پیامبران نبوده و آنان نیز در عمل - جز در موارد اندک - در این خصوص دخالت نکرده‌اند. علامه طباطبایی نیز در این باره سخنی قریب به کلام محقق طوسی دارد. ایشان فلسفه نبوت را براساس عنایت و رحمت خداوند نسبت به مخلوقات، هدایت انسان‌ها به طریق رستگاری و رسیدن به کمال مطلوب و متناسب با ظرفیت و قابلیت نفوس انسانی دانسته و یادآور شده است که طریق هدایت برای بشر در سه حوزه اعتقادات، اخلاقیات و قوانین مربوط به زندگی اجتماعی و عبادات می‌باشد. آن‌گاه گفته است: «این‌ها اموری است که شریعت (وحیانی) مشتمل بر آن‌ها می‌باشد، اما علوم دیگر و صنایع و احوال آن خارج از دایره شریعت است، مگر آن که با صحت و فساد در حوزه زندگی بشر، مرتبط باشد، مانند آگاهی فی الجمله از طب، هندسه و دیگر حرفه‌ها و صنایع» (طباطبایی، ۱۳۶۲:

آنچه پیش از این درباره مقتضای ملاک اولی و ثانوی درباره گستره علم پیامبران در مسایل تکوینی به معنای عام آن، بیان نمودیم، می تواند وجه جمع میان دیدگاه فخر رازی از یک سو و دیدگاه محقق طوسی و علامه طباطبایی از سوی دیگر، به شمار آید.

تبیین و تقریری دیگر از برهان غایت شناختی درباره گستره علم پیامبران این است که به جای غایت نبوت، غایت خلقت را در نظر آوریم. عبادت و معرفت خداوند، چنان که در آیات و روایات بیان شده است، غرض خلقت انسان بوده است.^۱ مقتضای این غرض الهی آن است که بشر قابلیت و ظرفیت لازم برای معرفت و عبادت خدا را داشته باشد و از طرفی، شناخت صنع الهی در عالم ملک و ملکوت، طریقی معقول برای شناخت خداوند است. پیامبران الهی که سرآمد انسان‌های عصر خود بوده‌اند و شایستگی ارتباط و حیانی با عالم ربوبی و برخوردارگی از علم لدنی را داشته‌اند، مقتضای جود و حکمت الهی این بوده است که آنان را از چنین معرفتی که در راستای غرض خلقت آنان بوده است، بهره‌مند سازد. این برهان اثبات نمی‌کند که پیامبران از همه حقایق عالم ملک و ملکوت آگاه بودند، ولی اثبات می‌کند که گستره علم آنان بسیار فراخ بوده و قابل مقایسه با علم مردمان عصر خود نمی‌باشد.

۲. گستره علم پیامبران با رویکرد فلسفی

در رویکرد فلسفی به مسأله نبوت، پیش و بیش از غرض و غایت نبوت، شخصیت و ظرفیت وجودی پیامبر مورد توجه قرار می‌گیرد. بدین جهت، معمولاً بحث نبوت را در مبحث نفس‌شناسی مطرح کرده‌اند. بدون شک، کسی که به مقام نبوت می‌رسد، از ظرفیت وجودی ویژه‌ای برخوردار است که قابل مقایسه با افراد عادی نیست. نفس پیامبر از چنان قابلیت و استعدادی برخوردار است که بدون واسطه یا به واسطه فرشته وحی، با عالم ربوبی ارتباط برقرار می‌کند، و معارف بلند و حیانی به او القا می‌گردد. چنین انسانی که قابلیت و استعداد آگاهی از حقایق عالم جبروت و ملکوت را دارد، قابلیت و استعداد آگاهی از حقایق عالم ملک را به طریق اولی دارا می‌باشد. از آنجا که

۱. خداوند در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶): جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا عبادت کنند. در روایتی از امام حسین علیه السلام آمده است که خداوند، بندگانش را نیافریده مگر برای این که او را بشناسند، هنگامی که او را شناختند، او را عبادت خواهند کرد و با عبادت خداوند از عبادت غیر او بی‌نیاز می‌گردند (صدوق، ۱۳۸۵: ۹، باب ۴، ح ۱).

در افاضه و اعطای الهی، بخل و امساک راه ندارد و خداوند دائم‌الفیض و الجود است، پیامبران الهی را از حقایق عالم مُلک آگاه کرده است. تقریر مطلب مزبور در قالب قیاس استثنائی چنین است:

اگر پیامبران الهی، قابلیت و استعداد آگاهی از حقایق عالم ملک و ملکوت را داشته‌اند، به مقتضای فیاضیت مطلق خداوند، آگاهی مزبور از جانب خداوند و از طریق وحی به آنان اعطا شده است. لیکن مقدم، حق است، پس تالی هم حق است.

بدیهی است، مطلب یاد شده با قانون تفاضل در میان پیامبران منافات ندارد، زیرا مفاد استدلال یاد شده، آگاهی پیامبران از حقایق عالم ملک و ملکوت به مقدار ظرفیت و استعداد وجودی آنان است، بنابراین، اصل یاد شده با قانون تفاضل در مورد پیامبران الهی کاملاً سازگار است.

نکته دیگر این که، مقتضای اصل مزبور این است که پیامبران الهی از طریق وحی به حقایق عالم ملک و ملکوت آگاه بوده‌اند، اما دفعی و تدریجی بودن آن از اصل یاد شده به دست نمی‌آید، زیرا کاملاً معقول است که قابلیت و استعداد وجودی آنان - به ویژه در نشئه ناسوت - مشروط به زمان و مکان و شرایط ویژه‌ای بوده باشد. حتی اراده و خواست پیامبران نسبت به آگاه شدن از حقیقتی در عالم ملک یا ملکوت نیز می‌تواند از همین شرایط و معدّات باشد. روایات بیان گر این مطلب که علم امامان اهل بیت علیهم‌السلام به پاره‌ای از حقایق، تابع مشیت و خواست آنان بوده است (ر. ک: کلینی، ۳۸۸ ق، ۱: ۲۰۱، باب إن الأئمة علیهم السلام إذا شأوا أن یعلموا علّما)، مؤید این دیدگاه است.

نتیجه استدلال یاد شده این است که عموم پیامبران الهی از ظرفیت و قابلیت ویژه‌ای که فراتر و برتر از انسان‌های عادی بوده است، برخوردار بودند. شرایط خاص زمانی و مکانی و مشیت و خواست آنان نیز به عنوان علل اعدادی، در قابلیت و استعداد آنان در بهره‌مندی از علم لدنی (معرفت و حیانی) نسبت به حقایق عالم مؤثر بوده است. از آنجا که آنان مأموریت و مسؤولیت رهبری و هدایت مردم را در زمینه مصالح معنوی و مادی بر عهده داشتند، آن‌گاه که معرفتی را در راستای مسؤولیت مزبور، یا در ارتباط با کمال نفسانی خود اراده می‌کردند، و شرایط و معدّات زمانی و مکانی آن نیز فراهم بود، آن معرفت از جانب خداوند - بدون واسطه یا به واسطه فرشته وحی - به آنان اعطا می‌شده است. بنابراین، گستره علم پیامبران بسیار گسترده بوده و با علوم انسان‌های عادی قابل مقایسه نیست، چنان‌که در میان آنان نیز اصل تفاضل حاکم

بوده و گستره علوم پیامبران الهی نسبت به یکدیگر متفاوت بوده است.

۲-۱. سخنانی از فلاسفه اسلامی

رویکرد فلاسفه اسلامی در مسأله نبوت- چنان که بیان شد- قابل است نه غایی. آنان از این زاویه به مسأله نبوت نگریده‌اند که کسی که می‌خواهد به مقام نبوت برسد، چه ویژگی‌ها و شایستگی‌هایی دارد. به اعتقاد آنان، نبی کسی است که در ابعاد سه‌گانه وجودی‌اش به کمال رسیده باشد. به عبارت دیگر، شرایط احراز مقام نبوت، تکامل در ابعاد یا قوای سه‌گانه عاقله، متخلیه و عامله است.

نتیجه تکامل در قوه عاقله آن است که با عالم عقول- به ویژه با عقل فعال که تدبیر نفوس بشری و عالم طبیعت را به اذن و مشیت الهی بر عهده دارد- ارتباط و اتصال وجودی پیدا می‌کند و از حقایق عقلی و کلی عالم آگاه می‌شود.

نتیجه تکامل در قوه متخلیه، ارتباط و اتصال وجودی با عالم نفوس کلیه یا مثال و خیال منفصل است که صورت تفصیلی عالم طبیعت، بدون وجود ماده‌ی عنصری در آن موجود است، در نتیجه از حوادث و وقایع جزئی عالم طبیعت آگاه می‌شود. همین مطلب، منشأ آگاهی‌های غیبی پیامبران از وقایع عالم است.

نتیجه تکامل در قوه عامله آن است که می‌تواند در ماده کائنات تصرف کند و کارهای خارق‌العاده انجام دهد.

از ویژگی‌های سه‌گانه مزبور، آنچه به مسأله علم پیامبران و گستره آن مربوط می‌شود، دو ویژگی نخست است. نمونه‌هایی از سخنان فلاسفه را در این باره بازگو می‌کنیم:

ابن سینا، درباره خواص نفس نبوی گفته است: «قوه نبویه دارای سه ویژگی است. یکی از آنها تابع قوه عقلی اوست؛ بدین صورت که چنین انسانی با حدس نیرومند خود، بدون این که از کسی آموزش ببیند، می‌تواند در کوتاه‌ترین زمان از معقولات نخستین به معقولات ثانوی نایل گردد. ویژگی دیگر قوه نبویه به قوه خیال او مربوط است؛ کار این قوه آن است که از حوادث آینده خبر می‌دهد. بسیاری از افراد در عالم خواب از این قوه و فعالیت آن بهره می‌گیرند، اما پیامبر، هم در عالم خواب و هم در عالم بیداری از آن برخوردار است، و منشأ آگاهی از حوادث این است که نفس انسان با نفوس سماویه اتصال برقرار می‌کند و در گذشته بیان شده است که نفوس سماویه از عالم طبیعت و حوادث آن آگاهند (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۱۱۶-۱۱۷).

شیخ اشراق، بدون این که از قوای سه گانه عاقله، متخیله و عامله سخن بگوید، از علم لدنی که از طریق اتصال با عقل فعال، و آگاهی از کائنات و اخبار از جزئیات گذشته و آینده، و تصرف در ماده عالم و انجام کارهای خارق العاده، علاوه بر مأموریت الهی برای هدایت و اصلاح بشر، به عنوان ویژگی های پیامبران الهی است، نام برده است (سهروردی، ۱۳۹۷: ۱۷۲؛ همو، ۱۳۸۰، ۱: ۹۵-۱۰۴).

صدرالمتألهین، کمال انسان کامل را از نظر قوای ادراکی اش این گونه تبیین کرده است: کمال تعقل (قوه عقلیه) او این است که به ملاً اعلی اتصال یافته و فرشتگان مقرب الهی را مشاهده می کند، و کمال قوه مصوره (قوه متخیله) او این است که اشباح مثالیه (موجودات عالم مثال) را مشاهده کرده و از طریق آنها به اخبار غیبی و حوادث جزئی عالم در گذشته و آینده آگاه می شود، و کمال قوه احساس او این است که می تواند در مواد عالم جسمانی تصرف کند و بر آنها تأثیر بگذارد؛ زیرا قوه حس با قوه تحریک همراه است و قوه تحریک سبب انفعال مواد و تأثیرپذیری قوای مادی می باشد. افرادی که این سه قوه در آنان به کمال برسد، اندک اند. هر گاه فردی یافت شود که این سه قوه در او به کمال برسد به مرتبه خلافت الهی رسیده و شایستگی رهبری خلق را دارد، در نتیجه، رسول خداوند است که به او وحی می شود و با معجزات تأیید می گردد. بنابراین، وی دارای سه ویژگی است:

ویژگی اول این است که نفس او از نظر قوه نظری چنان صفا یافته که شباهت شدیدی به روح اعظم دارد و هرگاه بخواهد، بدون نیاز به تفکر، به او متصل می شود و علوم لدنیه از او به وی افزوده می گردد.

ویژگی دوم این است که قوه متخیله او به گونه ای است که در بیداری، عالم غیب را مشاهده می کند و صورت های مثالی غیبی برای او تمثل می یابد و صداهایی را از عالم ملکوت می شنود.

ویژگی سوم، قوه ای نفسانی است که به بُعد عملی و قوای تحریکی آن مربوط می شود، در نتیجه در هیولای عالم تصرف می کند؛ بدین گونه که صورتی را از آن می گیرد یا صورتی را به آن می پوشاند، مانند این که هوا را به ابر تبدیل می کند و باران پدید می آورد و توفان ها و زلزله ها را برای هلاک ساختن امتی که از فرمان خداوند سرپیچی کرده است، موجود می کند (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۴۰۹-۴۱۰؛ همو، ۱۳۸۱، ۲: ۸۰۱؛ همو، ۱۳۸۳، ۲: ۴۴۰-۴۴۱).

ملاهادی سبزواری نیز گفته است: «نبی را خصایص سه گانه می باشد به حسب

قوای ثلاثه، که قوت قوه علامه، و قوت قوه عماله و قوت قوه حساسه باشد، و اصول اعجاز به این خواص است. قوه عاقله نبی باید در کمال، افضل عقول اهل زمان خود باشد و جمیع معلومات یا اکثر، به تأیید من الله و به حدس برای او حاصل شود، نه به کسب و تعلیم از معلم بشری، و عقل او را هیئت استعلائیة قاهره تمام باشد بر قوا، و همه نهایت انقیاد و تسخر داشته باشند...» (سبزواری، ۱۳۶۲: ۳۹۱-۳۹۲).

اگرچه، از آنچه گفته شد، نمی توان نتیجه گرفت که براساس دیدگاه فلاسفه اسلامی، عموم پیامبران الهی به همه حقایق و وقایع عالم ملک و ملکوت و گذشته و آینده، آگاهی داشته اند، ولی قدر مسلم این است که آنان از بسیاری از حقایق و حوادث عالم آگاه بوده اند و این سخن که علم پیامبران به مسایل مربوط به عالم طبیعت در حد علم مردم عصر آنان بوده است، بی اساس است (در نقد این دیدگاه ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۲: ۲۰۱ - ۲۴۱).

نتیجه گیری

در بررسی گستره علم پیامبران از دیدگاه عقل، دو رویکرد وجود دارد: کلامی و فلسفی. رویکرد کلامی، به هدف بعثت و خلقت پیامبران نظر دارد و رویکرد فلسفی ناظر به ظرفیت و استعداد وجودی پیامبران است. بر اساس هر دو رویکرد، پیامبران به آنچه به صورت مستقیم و غیر مستقیم به حوزه تشریح الهی مربوط است، علم جامع و کامل داشتند؛ چنان که متناسب با ظرفیت و استعداد وجودی خویش، از حقایق تکوینی عالم ملک و ملکوت نیز آگاه بودند. از اینجا می توان به نادرستی دیدگاهی که علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امور تکوینی را در سطح علم مردم عصر خود پنداشته است، پی برد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۶۳ش، *المبدء والمعاد*، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران.
۳. آیینہ اندیشه، شماره ۸، *(مجموعه مقالات و گفت‌وگوها درباره وحی نبوی)*، ۱۳۸۷ش، قم، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴. حلّی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۹ق، *کشف المراد*، تصحیح و تعلیق آیه الله حسن زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۵. رازی، فخرالدین، ۱۴۰۴ق، *محصل افکار المتقدمین و المتأخرین*، بیروت، دار الکتب العربی.
۶. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۲ش، *وحی نبوی: بررسی نقش پیامبر در پدیده وحی*، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. سبزواری، ملاحادی، ۱۳۶۲ش، *اسرار الحكم*، تهران، المكتبة الاسلامیة.
۸. سهروردی، شهاب الدین، ۱۳۹۷ش، *سه رساله شیخ اشراق*، تصحیح و تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، انجمن فلسفه ایران.
۹. سهروردی، یحیی بن حبش، ۱۳۸۰ش، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تصحیح و مقدمه هانری کربن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۰. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۸۵ق، *علل الشرایع*، النجف، منشورات المكتبة الحیدریة.
۱۱. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۶۲ش، *رسائل سبعة*، قم، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی.
۱۲. طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۳۷۹ق، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۳. طوسی، نصیرالدین، ۱۴۰۵ق، *تلخیص المحض*، بیروت، دار الاضواء.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸ق، *اصول کافی*، تهران، المكتبة الاسلامیة.
۱۵. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۱ش، *المبدء والمعاد*، تصحیح و تعلیق محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۶. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۲ش، *الشواهد الربوبیة*، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
۱۷. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۳ش، *شرح اصول کافی*، تصحیح محمد خواجهی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.